**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه364 – 18/ 09/ 1399 اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره اخبار استصحاب بود. اولین خبر، صحیحه زراره است. جنس بودن یا عهد بودن «ال» در «لا ینقض الیقین بالشک» اصلی ترین بحثی است که در دلالت این صحیحه بر استصحاب وجود دارد. در جلسه گذشته بحث در این باره آغاز شد. استاد دام ظله در این جلسه این بحث را به اتمام رسانده و ظهور «ال» را در جنس دانستند. ایشان در ادامه وارد این بحث ادبی می شوند که جزای شرط «و الّا» در جمله «و الّا فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک» چیست؟

## وجوه تعمیم صحیحه اول زراره به مطلق یقین

در کلام شهید صدر وجوهی برای استفاده تعمیم صحیحه اول زراره نسبت به مطلق یقین بیان شده که برخی را مورد بحث قرار دادیم. وجه ششم و هفتم را آقای حائری به صورت مفصل بحث کرده و نپذیرفته است. ما وارد بحث از این دو وجه نمی شویم.

### وجه هشتم: تعلّق من وضوئه به علی یقین

وجه هشتم، وجهی است که مرحوم آخوند در کفایه دارد. ایشان می فرماید: در «فانه علی یقین من وضوئه»، «من وضوئه» متعلّق به «یقین» نبوده و متعلق به «علی یقین» است به عبارتی دیگر، «من وضوئه» منشأ یقین داشتن شخص است.[[1]](#footnote-1) برای توضیح کلام مرحوم آخوند، آن را به تعبیری دیگر بیان می کنیم: در «انه علی یقین» مفهوم فعل «واجد للیقین» وجود دارد و «من وضوئه» متعلّق به «واجد» است. به این معنا که وضوء سبب شده این شخص یقین دار شود. بنابراین یقین مقیّد نیست و حتی اگر ال، عهد نیز باشد، یقین خاصی مراد نیست و یقین مطلق است. در نتیجه از آن حکم کلی استفاده می شود.

شهید صدر ابتدا نکته ای را ذکر کرده که در کلام آقای روحانی در منتقی الاصول[[2]](#footnote-2) نیز وجود دارد. ایشان می فرماید: اصل اینکه «من وضوئه» متعلق به جار و مجرور است، صحیح است به این دلیل که یقین با من متعدی نمی شود بلکه با «باء» متعدی می شود. مثلا «اتیقن بهذه المسأله». شهید صدر این گونه تعبیر کرده است:

و الخلاصة: أنّ الظاهر أنّ كلمة (من وضوئه) متعلّقة في المقام بالظرف، أي: بما تعلّق به (على يقين) لا باليقين.[[3]](#footnote-3)

بنده به تعبیری دیگر بیان می کنم: «علی یقین» مفهوم فعلی «واجد للیقین» دارد و به علت معنای فعلی می تواند ظرف به آن تعلّق بگیرد. به همین اعتبار نیز شبه جمله تلقّی می شود نه به اعتبار وجود معنای متعلّق در آن.

#### اشکال آقا ضیاء: تقیید یقین در صورت تعلق من وضوئه به یقین یا علی یقین

شهید صدر این بحث را دنبال کرده که آیا وجه بیان شده در کلام مرحوم آخوند برای تعمیم کافی است؟ شهید صدر اشکالی را از مرحوم آقا ضیاء نقل کرده است:

و أمّا الثاني، فقد استشكل المحقّق العراقي (قدس سره) في إجداء صرف القيد من اليقين إلى الظرف في تتميم الاستدلال بالحديث، بدعوى: أنّ اليقين- على أيّ حال- قيّد بالوضوء: إمّا بتضييقه بلسان ذكر متعلّقه بأن يكون الجار و المجرور متعلّقاً باليقين، و إمّا بتضييقه بلسان ذكر منشأه، بأن يقال: إنّه يكون على يقين، و يكون وصف كونه على يقين ناشئاً من الوضوء[[4]](#footnote-4)

مرحوم آقا ضیاء می فرماید: چه یقین مقیّد به وضوء باشد چه وصف شخص به این که بر یقین است ناشی از وضوء باشد، باعث تقیید یقین است و به همین دلیل نمی توان به این روایت استدلال کرد. پس استدلال متوقف بر عهد نبودن ال است و این پاسخ مشکل را حل نمی کند.

##### پاسخ شهید صدر: استفاده تعمیم در صورت تقدیم من وضوئه

شهید صدر در مقام پاسخ مطلبی دارند و آقای حائری نیز در مباحث الاصول توجیهی از کلام آقا ضیاء بیان کرده که وارد بحث از آن نمی شویم. شهید صدر مطابق نقل بحوث بیان کرده: شاهد بر استفاده تعمیم این است که در صورت تقدیم «من وضوئه» بدون تردید اطلاق از این عبارت استفاده می شود. بلکه به این نکته اشاره می شود که وجدانا اگر ال عهد باشد، تعمیم استفاده نمی شود. شهید صدر مطابق نقل بحوث می فرماید:

و مما يشهد على ذلك اننا إذا قدمنا الجار و المجرور و قلنا (فانه من وضوئه على يقين، و لا ينقض اليقين بالشك) استفيد منه الإطلاق من دون تردد[[5]](#footnote-5)

###### تأیید کلام آقا ضیاء

بنده در حاشیه نوشته ام:

و فیه انه لو قیل هو من جهه وضوئه علی یقین و لا ینقض ذاک الیقین بذاک الشک لم یستفد الاطلاق من دون تردّد

کاشف از اینکه بیان مرحوم آقا ضیاء صحیح می باشد این است که در صورت اشاره به مفهوم عهد با تصریح و حرف اشاره، از این بیان یقین جزئی استفاده می شود. پس مهم در این تعبیر، عهد بودن یا جنس بودن ال است.

بنده در ادامه این عبارت را نوشتم:

لا ننکر ظهور الدلیل فی الاطلاق بناءً علی تقدیم قوله من وضوئه لکن منشأ ذلک ظهور قوله و لا ینقض الیقین بالشک فی کون اللام فی الیقین بالشک للجنس بل الظاهر وجود هذا الظهور حتی بناءً علی کون قوله من وضوءٍ متعلق بالیقین و لا نسلم ظهور الدلیل فی کون التعلیل علی نحو الشکل الاول للقیاس.

بنده دو مثال نیز اینجا بیان کرده ام:

نظیر التعلیل فی الخبر ما یقال زید قاتل عمراً و کل قاتل یجب ان تؤدی الدیة الی ورثة المقتول فزید یجب ان تؤدی الدیة الی ورثة عمرو و مثال آخر اقرب الی ما ورد فی الصحیحة ما یقال زید عالم بهذه المسألة و کل عالم یجب ان یعمل بعلمه فزید یجب ان یعمل بهذه المسألة فالمهم فی دلالة الصحیحة اثبات کون اللام فی الیقین و الشک للجنس.

به نظر بنده اصل اشکال ناشی از این تصور است که تعلیل به نحو شکل اول قیاس است در حالی که این مطلب روشن نیست. حتی اگر من وضوئه متعلّق یقین باشد نیز عبارت ظاهری «علی یقین من وضوئه» است و در آن موضوع شخص و محمول علی یقین است نه نفس یقین. در جمله دوم محمول (علی یقین) موضوع قرار نگرفته و تنها مجرور (یقین) موضوع جمله دوم است. پس عبارت به این نحو است: فانه علی یقین من وضوئه و الیقین لا ینقض بالشک

مطلب مهم در اینجا این است که بسیاری از مواقع، قیاس شکل اول نیست هر چند برای استنتاج نیازمند رجوع به شکل اول است. در مثال هایی که ذکر شد، قسمتی از جمله اول در جمله دوم تکرار می شود. زید عالم بهذه المسألة و کل عالم یجب ان یعمل بعلمه فزید یجب ان یعمل بهذه المسألة هر چند در کبری، بهذه المسأله نیامده و به صورت کلی آمده است: کل عالم یجب ان یعمل بعلمه اما چون قرار است «بهذه المسأله» در نتیجه ظاهر شود، عالم در صغری به آن مقیّد شده است. در ما نحن فیه قضیه به این نحو است: «هذا الرجل متیقّن بوضوئه و کل متیقن یجب ان یعمل بیقینه و یترتب علیه آثار متیقنه فهذا الرجل یجب ان یعمل بیقینه بالوضوء» به این معنا که شخصی که یقین به وضوء دارد باید خود را متوضئ فرض کند و طبق یقین به وضوء عمل کند. پس «بوضوئه» قید جمله است و چون می خواهد در نتیجه ظاهر شود، در صغری درج شده است.

در نتیجه استفاده عموم از روایت روشن است و اصل اشکال در عمومیت یقین، از این تصور ناشی شده که جمله به شکل اول قیاس است اما چنین ظهوری وجود ندارد. بیاناتی که در برخی از وجوه دیگر بیان شده مانند ارتکازی بودن تعلیل نیز مؤید این است که «لا ینقض الیقین بالشک» جنبه عهد نداشته و جنبه جنس دارد و از این جمله استفاده یقین می شود.

## جزای شرط در و الّا فانه علی یقین من وضوئه

شهید صدر پس از این بحث، وارد تنبیهاتی درباره صحیحه شده است. بحثی معمولا درباره صحیحه مقدم شده ولی شهید صدر آن را متأخر کرده زیرا به نظر ایشان تأثیر جدی در بحث نداشته است. این بحث تحلیل نحوی و ادبی جمله «فانه علی یقین من وضوئه» است. بنده بحث را متفاوت با شهید صدر طرح می کنم و مطابق کلام مشهور طرح خواهم کرد و به نکات بیان شده در کلام شهید صدر اشاره می کنم.

درباره جزای «الّا» در عبارت «و الّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ- وَ لَا یَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ- وَ إِنَّمَا یَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.» سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول: خود «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» جزا باشد.

احتمال دوم: جزاء در جمله «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ- وَ لَا یَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ- وَ إِنَّمَا یَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.» محذوف باشد.

احتمال سوم: مرحوم شیخ انصاری این احتمال را طرح کرده که «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» تمهید برای جزا باشد.

### احتمال اول: نفس «فانه یقین من وضوئه» جواب شرط است

توجیه احتمال اول به این نحو است که جمله به نحو انشائی است یعنی خود را متیقّن فرض کن. مرحوم نائینی جمله انشائیه را به صورت یبنی علی یقینه بیان کرده است.[[6]](#footnote-6)

مرحوم آقای خویی این اشکال را طرح کرده که هر چند جمله فعلیه (مانند اعاد و یعید)، گاه در مقام انشاء (فلیعد) به کار می رود اما معهود نیست جمله اسمیه در مقام انشاء به کار برود.[[7]](#footnote-7) پس جزا گرفتن «فانه علی یقین» مخالف نکات ادبی است.

آقای روحانی[[8]](#footnote-8) بیانی دارند که شهید صدر[[9]](#footnote-9) نیز آن را ذکر کرده است. به این بیان که جمله اسمیه در مقام انشاء طلبیه معهود نیست اما جمله اسمیه در مقام ایجاد تعبّدی شیء مانعی ندارد مانند: «انتِ طالق» در مقام انشاء و ایجاد طلاق است. در مورد بحث نیز می توان ایجاد یقین و تعبّد به یقین توسط شارع را در نظر گرفت.

به نظر می رسد مثال «انتِ طالق» با مثال مورد بحث متفاوت است زیرا طلاق امری تعبّدی است و طبیعی به نظر می رسد که که «انتِ طالق» در مقام ایجاد امر تعبّدی به کار برود اما یقین امری تکوینی است. به همین دلیل نمی توان در ما نحن فیه ایجاد تعبّدی یقین را در نظر گرفت. بله در اینجا می توان مجازا شخص را متیقّن فرض کرد به این اعتبار که آثار تکوینی یقین در عالم تشریع و اعتبار برای شخص ثابت است. اما این بیان، نوعی مجاز است و از سنخ تنزیل یا تشبیه است. به این معنا که شخصی که یقین دارد بر طبق متیّقن رفتار می کند و شخصی که در حالت سابق یقین داشته است نیز باید طبق متیقّن رفتار کند. مصحّح تنزیل یا وجه شبه، وجوب شرعی رفتار بر طبق متیقّن است. در نتیجه این تعبیر نوعی مجاز است و باید ملاحظه کرد میزان خلاف ظاهر بودن این تنزیل بیشتر است یا سایر وجوهی که اینجا ذکر شده است مانند تقدیر جزا؟ بر خلاف «انتِ طالق» که در آن مجازی رخ نداده است.

### احتمال سوم: تمهید بودن فانه علی یقین برای لا ینقض

آقای روحانی درباره وجه سوم که تمهید بودن «فانه علی یقین» باشد، می فرماید: تمهید بودن «فانه علی یقین» صحیح نیست. اگر در ادامه، واو وجود نداشت و عبارت به این نحو بود « فحیث انه علی یقین من وضوئه لا ینقض الیقین بالشک» می توانست این تعبیر تمهید باشد. اما با وجود واو، تمهید بودن صحیح نیست[[10]](#footnote-10)

به نظر می رسد مثالی که آقای روحانی بیان کرده، تمهید نیست بلکه «فحیث انه علی یقین من وضوئه» تعلیل برای جمله بعد است و متعلّق به لا ینقض الیقین بوده که مقدم شده است به همین دلیل پس از آن واو نمی آید. تعلیل قسمتی از جزاست که بر جزاء مقدم شده و نمی توان بخشی از جزاء را به خود جزاء با واو عطف کرد. در نتیجه نباید کلام مرحوم شیخ را با مثالی که آقای روحانی فرموده، تقریب کرد.

مرحوم حاج آقا مرتضی حائری مثال عرفی قشنگی برای تمهید بیان کرده است: « اذا جائک زید فانک کریم و علیک اکرامه»[[11]](#footnote-11) در این جمله، «علیک اکرامه» جزای شرط است و «فانک کریم» تمهید و مقدمه برای جزای شرط است و در آن جزا به تمهید با واو عطف شده است.

وجه چهارمی در کلام مرحوم امام وارد شده است که فعلا وارد بحث از آن نمی شویم.

اما کدام یک از سه وجه بیان شده برای جزای شرط، صحیح است؟ توضیح وجوه سه گانه را در جلسه آینده پی می گیریم.

1. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏3، ص: 181 مع أنّه غير ظاهر في اليقين بالوضوء، لقوّة احتمال أن يكون «من وضوئه» متعلّقا بالظرف ، لا ب «يقين» ، و كان المعنى: «فإنّه كان من طرف وضوئه على يقين»، و عليه لا يكون الأوسط إلّا اليقين، لا اليقين بالوضوء، كما لا يخفى على المتأمّل [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقى الأصول، ج‏6، ص: 49 و اما الوجه الثالث: فهو متين، فانه إذا فرض عدم أخذ الوضوء في المتعلق، بل أخذ الأوسط هو اليقين مجردا عن خصوصية تعلقه بالوضوء، كان الدخيل في العلة هو مطلق اليقين لا اليقين الخاصّ. فيكون كما لو قال: «فانه من وضوئه على يقين»، فانه لا يتوهم تقيد اليقين بالوضوء، و لا أثر لتأخير قوله:

 «من وضوئه» أو تقديمه في ذلك. يبقى بيان سرّ عدم كون قوله: «من وضوئه» متعلقا لليقين، بل بالظرف المقدر، و هو ان اليقين انما يتعدى إلى متعلقه ب: «الباء» لا ب: «من» فيقال: تيقن بكذا و أنا على يقين بكذا، و نحو ذلك و هو واضح. [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 49 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان؛ [↑](#footnote-ref-4)
5. [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج6، ص31.](http://lib.eshia.ir/13064/6/31/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D9%81%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-5)
6. [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج4، ص336.](http://lib.eshia.ir/13102/4/336/) «فانّه على يقين من وضوئه» بتأويل الجملة الخبريّة إلى الجملة الإنشائيّة، فمعنى قوله عليه السلام «فانّه على يقين من وضوئه» هو أنّه يجب البناء و العمل على طبق اليقين بالوضوء. [↑](#footnote-ref-6)
7. مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي )، ج‏2، ص: 19 نعم، الجمل الخبرية الفعلية استعملت في مقام الطلب كثيراً: أعاد أو يعيد، أو «من زاد في صلاته استقبل استقبالًا» «2» و أمّا الجملة الاسمية فلم يعهد استعمالها في مقام إنشاء الطلب. [↑](#footnote-ref-7)
8. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج6، ص41.](http://lib.eshia.ir/13050/6/41/) و لكن يمكن تقريبه بنحو آخر، بان يقال: ان قوله: «فانه على يقين من وضوئه» جملة خبرية مستعملة في مقام الإنشاء، لكن لا يراد بها إنشاء البعث كي يتأتى ما ذكر، بل يقصد بها التعبد باليقين بقاء و جعل اليقين تعبدا، فيكون المعنى: «ان لم يستيقن بالنوم فهو متيقن تعبدا بالوضوء». و هذا المعنى لا محذور فيه، بل يكون مفاد هذا الكلام مفاد قوله: «لا ينقض اليقين بالشك» في كونه تعبدا باليقين. [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 50 أقول: إنّ هذا الكلام إن تمّ فإنّما يتمّ في الإنشاء بمعنى الطلب، لا الإنشاء الذي يقصد به إيجاد المحمول من قبيل: (أنتِ طالق) و نحو ذلك ممّا هو جملة اسمية أفادت الإنشاء، فقد يكون ما نحن فيه من هذا القبيل، أي: يقصد بقوله: «فانه على يقين من وضوئه» ايجاد اليقين و اعتباره تعبّدا [↑](#footnote-ref-9)
10. [منتقی الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج6، ص41.](http://lib.eshia.ir/13050/6/41/) [↑](#footnote-ref-10)
11. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 9 [↑](#footnote-ref-11)